

جاده ایگه بصر زمین آمو هیر حد

بنگاه نشر کتاب «جون لهمان» واقع در لندن بتازگی چاپ دوم این سفرنامه^۱ معروف را انتشار داده است. نخستین بار بسال ۱۹۳۷ چاپ و نسخ آن در انگلستان و کشور های دیگر منتشر شد اما در باربان خائن و خائف ایران نگذاشتند نسخه ای از آن بایران وارد شود. این روز هاهم هستند کسانی که میکوشند تا بدور اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی حلقه زده او را از مردم دور نگاهدارند و بدین سازند و مایاند مطبوعات را خفه کنند و مردم را در تاریکی جهل بگذارند و خود ریاست نمایند و ثروت بیشدوزند. در آن زمان اگر نویسنده ای مطالب انتقاد آمیز راجع بایران انتشار میداد ماموران سیاسی مایندر نك بطهران خبر میدادند تا از ورود آن کتاب یا مجله جاوگیری شود و پس از چند روز ناسزاهانی در یکی از دو سه روز نامه منحصر آن زمان خطاب بنویسنده ای مجهول چاپ میشد. نام این عمل پرورش افکار بود. حال که آن نوشته هابدست ما میرسد خدا را شکر میگزایم و از او میخوهم که آن روزها را دیگر برای ما نخواهد. ما نظری خاص باین کتاب یا بنویسنده آن نداریم. منظور آزادی مطالعه و فکر و آزادی سخن و قلم است. انتقاد لازمه پیشرفت است. درستکاران و ترقی خواهان از انتقاد نمی هراسند و گفته های منتقدان را اگر درست باشد می پذیرند و خود را اصلاح میکنند.

رابرت بایرون^۲ دانشمند و هنرمندی دقیق و نویسنده ای توانا بود. بسال ۱۹۲۶ با اتومبیل بکشورهای اروپا سفر کرد و کتاب «اروپا از لوله دوربین» را نوشت و در آن باتحاد اروپا اشاره کرد. محبت یونان در دلش جای گرفت و سه کتاب درباره آثار هنری آن کشور انتشار داد. بسال ۱۹۳۲ بکشور اتحاد جماهیر شوروی رفت و علی رغم سخت گیری های ماموران نقاط تاریخی آنجا را دیدن کرد و کتاب «نخست روسیه سپس تبت» را منتشر ساخت. تالبوت ریس همسفر او میگوید در آغاز ورود بروسیه يك پالتو پوست و مقداری سیگار بیک کمیسار فروخت و پول آنرا خرج سیاحت آن کشور کرد. در کنگره هنر های ایران که بسال ۱۹۳۵ در لنینگراد تشکیل یافت شرکت جست. سپس باردیگر بایران سفر کرد و یکی از فصلهای کتاب ابهام پوپ «صنایع ایران» را نوشت. بهمکاری کریستوفر سایکس داستانی بنام «بی گناهی و طرح» پرداخت و در آن نام مستعار ریچارد و ابرتون بر خود نهاد. ضمن این داستان اوضاع ایران بطنزی بیان شده است.

کتاب حاضر یادداشتهای سفری است که در زمستان ۱۹۳۳ بایران و افغانستان کرد و میتوان آنرا مهم ترین اثر او و یکی از کتابهای انگشت شماری دانست که اطلاعاتی دقیق درباره افغانستان بدست میدهد. رابرت بایرون شیفته آثار تاریخی اسلامی ایران بود و آرزو داشت

باز هم باین کشور و نیز بافغانستان و ترکستان مسافرت نماید . یکی از روز های جنگ بزم خاور میانه شکستی سوار شد و پس از اندکی آن کشتی با سر نشینانش غرق گردید . در یادداشتهای خود میگوید چون درخسروی اعضاء گمرک ایران را دیدم بدوست خود کریستوفر گفتم چرا شاه مردم را بیوشیدن این کلاه مجبور کرده است . جواب داد خاموش ، نام شاه را نباید بلند ادا کرد ، بگو مستر اسمیت . گفتم من موسولینی را باین نام میخوانم . گفت مستر برون . گفتم این نام استالین است . گفت مستر جونز . گفتم این نام را باید به هیتلر بدهم . پس بهتر است او را بنام مارشی بنکزیاد کنم . اینک ترجمه پاره ای از یادداشتهای اورا جمع بهرات :

هرات - ۳۰۰۰ پا - ۲۱ نوامبر . نوئل برای من رواید گرفت و مرا باینجا آورد . باید بگویم من او را باینجا آوردم چونکه از لندن تا اینجا با اتومبیل خود آمد و اخیراً بمیل خود فرمان را بمن تسلیم کرد . امروز بعد از ظهر از راه جنوب بطرف قندهار رهسپار شد با استثناء کارمندان سفارت شوروی که مانند زندانیان در این شهر بسر میبرند من یگانه اروپائی در این شهرم و چون همه بمن خیره میشوند ، در رفتار مواظب خود هستم . دسته سه نفری از پارسیان هند در مهمانخانه اقامت دارند که با دوچرخه دور دنیا میگردند و از مزار شریف آمده اند . راه مزار شریف بهرات امسال باز شد . جهانگردان مزبور میگویند در راه بچندتن روسی از اقوام مختلف برخوردند که باینطرف جیحون فرار کرده و همراه چند سرباز افغانی از راه وخان پیامبر رهسپار ترکستان چین بودند . یکی از آنان روزنامه نگار بوده و درنامه ای که بایشان تسلیم کرده آلام خود را شرح داده است . عزم پیاده راه پیمودن تا پکن را داشته در صورتیکه کفشهای او سوراخ بوده است .

هرات وزیر امور خارجه مخصوص بخود دارد که او را مدیر خارجه میگویند . مرا اجازه داد که اگر وسیله مسافرت پیدا کردم بترکستان بروم . روزی بحضور والی رفتم . نامش عبدالرحیم خان است . پیرمردی است خوش قیافه و بلند بالا و سیلپهای سفید مانند هیندنبورک و کلاه بلند مشکی استرخان بر سردارد . او نیز گفت هر جا میل داری برو ، من نامه های سفارش خطاب بماموران دولت در تقاطلی که میروی میدهم . سپس بدیدن منتظم تلگراف رفتم که زبان انگلیسی میدانست . بیدرنک از دریچه باطراف نگاه کرد و چون کسی را نیافت گفت :

امان الله خان کجاست ؟

گمان میکنم در روم باشد

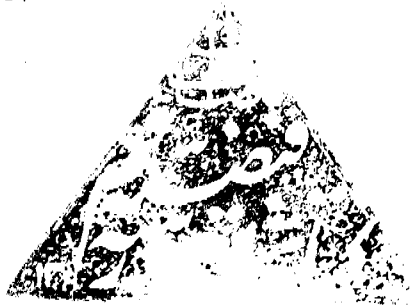
آیا بر میگردد ؟

شما باید بهتر از من بدانید

من هیچ نمیدانم

برادرش عنایت الله اکنون در تهران است

منتظم راست نشست و گفت - کی بآنجا وارد شد



آنجا زندگی میکند

چه میکند

گلف بازی میکند . بقدری بد بازی میکند که نمایندگان سیاسی آنجا از او احتراز میجویند . اما همینکه خبر یافتند که اعلیحضرت نادرخان بقتل رسیده همه بوسیله تلفن اورا بیازی دعوت کردند . منتظم تلگراف از شنیدن این خبر ناهنجار سری تکان داد و پرسید گلف چیست . یکی از کارمندان محترم شهرداری نزد من آمد تا در باره راحت من در مهمانخانه اطلاع حاصل کند . گفتم اگر درچه های اتاق مهمانخانه شیشه میداشت راحت میبودم . اداره مهمانخانه بدست سید محمود نامی است که قیافه اش نشان میدهد افریدی است و از قرار معلوم چندی در مهمانخانه ای در کراچی کار میکرد . دفتر ثبت مهمانان را بمن نشان داد . در آنجا دیدم « گراف فن باسوئیز » کنسول آلمان در کلکنه در ماه اوت هتنگام بازگشت از مرخصی خود در آن مهمانخانه اقامت کرده است . راجع باو از ۱۹۲۹ تا امروز اطلاعی نداشتم .

هرات - ۲۲ نوامبر . هرات در دشت بزرگی واقع است که از مشرق بمغرب کشیده شده و زراعت میشود . هری رود از سه میلی جنوب آن میگذرد و آخرین دامنه کوههای باروپامیسوس در شمال آن قرار دارد . عبارت از دوشهر است . شهر قدیم مجموعه ای از خیابان های تنک و پیچ در پیچ است که حصارهای مربع آنرا احاطه کرده . بازار بزرگ آن بطول دو میل مانند تونل از وسط میگذرد و آنرا بدو نیم ساخته است . قلعه شهر در شمال و بالای تپه ای قرار دارد و بسیار موقر و باسلوب قرون وسطی و بر جلگه اطراف مسلط است . رو بروی آن شهر جدید بنا شده و دارای خیابانی وسیع است که از دهانه بازار بطرف شمال کشیده شده و خیابانی نظیر آن درست از وسط آنرا قطع میکند . اطراف این دو خیابان مغازههایی است که جلو آنها باز است . مهمانخانه من کنار خیابان و در بالای دکانهای مسگری است . صدای چکش آنان از طلوع تا غروب آفتاب مانع استراحت مسافران است اندکی پیشتر چهار راه و محل فروش بلیط مسافرت و حمل کالا با کامیون است و عدلهای مال التجاره و حلبی های بنزین روسی درون چهار چوب آنجا چیده شده و مسافران رفت و آمد میکنند .

مردم بمن خیره میشوند و من هم در مقابل بایشان خیره میشوم در حالیکه حواسم مصروف مقایسه اینجا با ایران است . ظاهر ایرانیان امروز با لباسیکه بر حسب امر « مارشی بنکر » برتن دارند لکه ایست بردامن شرافت بشر . انسان نمیتواند باور کند که این گروه هفت جوش زنده همان نسلی باشد که در گذشته سیاحان بی شمار را فریفته تربیت و باغها و سواری و ادب دوستی خود میکرد . باید دید افغانها تاچه حد میتوانند جلب محبت کنند . در وهله اول لباس و رفتار آنان دارای اعتبار است . چند تن که دارای مناصب دولتی هستند لباس اروپائی بتن و کلاه پوست بره باشکوه بر سر دارند . شهر نشینان نیز گاهی بطور تفنن جلیقه ای باسلوب زمان ویکتوریا یا لباده بلند دارای یقه بلند مانند مسلمانان هند میپوشند . اما این لباسهای بیگانه

وقتی که همراه عمامه‌ای بزرگی ملحفه و عبائی بشکل بتوی چندرنک و شلوار گشاد پاچه تنک که تا روی کفشهای زردوزی شده بشکل ناو رسیده است، ملاحظه شود نمایش بیگانه‌ای پیدا میکند که مانند آنست که خانمی شال کشمیری بردوش انداخته در اوپرائی ظاهر شود. این طرزلباس جنوب است که افغانان متعارفی آنرا اختیار کرده‌اند. تاجیکان یا عناصر ایرانی ارخالق را که از ترکستان آمده است ترجیح میدهند. ترکمانان پوتین بلندمشکی و کت بلند سرخ و کلاه مشکی پوست بز مجمد دارند. غریب تر از همه لباس مردم کوهستا نه‌ای اطراف است که درخیابانها میخرامند و برتن ایشان آبدستی کلفت ازسرج سفید است و آستین‌های آن مانند دوبال تا پشت زانوی آنان میرسد و مانند کاغذاستنسلیل سوراخ دارد. گاه‌بگاه کندوئی از پارچه پوشیده که در قسمت فوقانی آن دریچه‌ای قرار داده بسرعت از جلو چشم بیننده میگذرد. زن است.

مردان چابک با چهره تیره رنک و چشمان درخشان و بینی باریک بی پروا و از خود خاطر جمع در میان بازارهای تاریک دوزمیزند. همچنانکه مردم لندن چتر برداشته از خانه بیرون می‌آیند اینان تفنگ بدست بخرید می‌آیند. این درشتی تاحدی جنبه نمایش دارد. و ممکن است تفنگها اصلاحالی نشود. هیکل سربازان درلباسهای تنک متحدالشکل چندان جالب نیست حتی فروزندی چشمان آنان گاهی در اثر گریم است اما سنت چنین است و در کشوریکه اطمینان باجرای قانون نیست نیروی ظاهری خود نیمه‌ای از مبارزه برای انجام کارهای عادی مییابد. شاید این سنت از لحاظ دولت اسباب زحمت باشد اما فایده‌ای که دارد اینست که عقیده و ایمان مردم را نسبت بخودشان حفظ میکند. افغانان بجای اینکه خود بمادات اروپائی بگردند انتظار دارند که اروپائیان خود را بوضع آنان وفق دهند. این امر امروز هنگامی برمن مسلم شد که در صدخربداری عرق برآدمم و سر تاسر شهر یک جره عرق نیافتم. عاقبت نقطه ایرا در آسیا دیدم که مردمش خود را در قبال بیگانگان کوچک نمی‌پندارند. گویند امان الله به «مارشی بسکر» گفت من در مدتی کوتاه تر از شما افغانستان را بصورت غرب در خواهم آورد و سقوط او از همانجا آغاز شد. نظیر این بیان ممکن است تاملتهای دیگر موجب پایان یافتن دوران جانشینان او نیز بشود.

جاده‌ایکه از ایران بهرات کشیده شده در نزدیکی هرات همه با در دامنه کوه واقع است تا آنکه بجاده «کوشک» می پیوندند و بطرف شهر سرارزیر میشود. شبی که ما از این راه آمدم تاریک ولی آسمان از ابر خالی بود و عموماً شبهای پرستاره اسرار آمیز است و خاصه آن شب در کشور بیگانه پس از دیدن منظره هولناک نگاهبانان مرزی چنان هیجانی در من ایجاد شد که نظیر آنرا کمتر دیده‌ام. ناگهان چندین دودکش بزرگ بر سر جاده پدیدار شد و حین حرکت ما شبیح آنها در مقابل ستارگان بهلوی هم قرار میگرفت. یک تانیه مبهوت ماندم زیرا انتظار داشتم آنجا همه چیز بیبیم الا کارخانه، آخر در پائین دودکشها گنبدی شکسته و بشکل هندوانه و بطرز شگفتی پره دار ظاهر گردید. بخاطر مآدمد که مانند آن گنبد در جهان یکی است و جملگی بر آندو آن مقبره امیر تیمور در سر قند مییابد. پس دودکشهای اطراف

آن باید منارها باشد. وقتی با بیستر گذاشتم حالت کودک را در شب عید میلاد مسیح داشتم و در خود توانائی انتظار صبح نمیدیدم.

چون صبح شد بالای بامی متصل بمهمانخانه رفتم. هفت ستون آبی رنگ از زمین خالی در دامنه کوهپائی عالی برنگ گلی و سبز سربلک کشیده بود. روشنائی طلائی کم رنگ فجر بر آنها می تابید. در میان آنها گنبدی هندوانه مانند بود که نوک آن ریخته بود. زیبایی این گنبد و منارها بر تر از آن است که همچون صحنه نمایش روشنائی یا دورنمای اطراف وابسته باشد. از مشاهده دقیق معلوم شد که هر کاشی و هر گل و هر خرده کاشی معرق بسهم خود نوعی بآن هنر کامل میدهد. در حال ویرانی نیز چنین معماری از دوره ای طلائی خبر میدهد آیا تاریخ آن دوره را فراموش کرده است؟

بکلی فراموش نکرده است. مینیاتورهای سده پانزدهم هرات هم از لحاظ هنر و هم از لحاظ آنکه بعد ها مبداء نقاشی ایران و مغول گردید معروف میباشد اما زندگانی مردانیکه آنها و این ساختمانها را بوجود آوردند در حافظه بشر مقامی بلند ندارند.

علت آنست که هرات در افغانستان واقع شده در صورتیکه سمرقند که پای تخت امیر تیمور (اما نه جانشینان او) بود دارای راه آهن است. درست تا چندین پیش کسی را بافغانستان دسترسی نبود و سمرقند از پنجاه سال باینطرف نقاشان و نویسندگان و عکاسان را بخود جلب کرده است. بهمین جهت مردم مرکز تجدید حیات علمی و ادبی دوره تیموری را سمرقند و ماوراءالنهر می بندارند و از پای تخت واقعی آن هرات جز نام و روحی مجسم در خاطرها نیست. حال وضع دگرگون شده است. روسیان دروازه های ترکستان را بسته اند و افغانان از آن کشور خود را گشوده اند و موقع آن رسیده است که تلافی مافات بشود. چون بسوی منارها براه افتادم حالت کسی را داشتم که مجلدات گم شده کتاب لیوی نویسنده نامی یونان را بیابد یا نقاشی از بوتی چلی هنرمند نامی ایتالیا پیدا کند که تاکنون کسی آنرا ندیده باشد. گمان میکنم بیان چنین احساس مجال است. از آنجائی که پادشاهان تیموری از خاطر بسیاری دور هستند غالباً نمیتوانند در باره آنان داستان پردازی کنند اما من پادشاه سفر خود را توفیق در این راه میدانم.

زیر این مدیسیان^۱ خاورزمین نژادی فوق العاده بودند و باستثنای شاهرخ پسر امیر تیمور و بابر که برهند دست یافت، امنیت مردم را فدای هوسهای خود میکردند. امیر تیمور غارتگری بود در جستجوی قلمرو و جانشینان او نیز هر يك سیاست او را دنبال میکردند. امیر تیمور بنیروی همین محرک امپراطوری را اساس گذاشت و سرزمین آمورا از دست بادیه نشینان نجات داد. ترکان آسیای مرکزی را بمدار تمدن ایران وارد ساخت. اولاد او بنیروی همان محرک رشته های او را پنبه کردند و خود را تباه ساختند. بقانون وراثت اعتنائی نداشتند. عم زادگان خود را میکشند و از این میان یکی نیز این افتخار را دارد که پدر خود را بقتل آورده است. یکی پس از دیگری جان خود را بر سر افراط در شرابخوار گذاشتند. با وجود این



مقبره گوهر شاد در هرات و منار مدرسه

اگر غرض از زندگانی را لذت بردن میدانستند بعقیده آنان هنر بزرگترین نوع لذت بود و اتباع نیز از آنان تبعیت میکردند تا بعدی که هر کس میخواست شریف و معزز باشد هنرمند میشد و اگر توفیق نمی یافت لااقل هواخواه هنر میگردد. وزیر نامی علیشیر نوانی در احوال شاهرخ مینویسد: « او هم بنظم مشغولی نکرد اما از او نیز بیت خوب و سخن نیک در محل بسیار واقع شده» و در قسمت اول این عبارت اعجاب دیده میشود. ذوق آنان اختراع کننده بود. بچین کس فرستادند تا در باره نقاشی اطلاعات تازه بدست بیاورد. بفارسی قناعت نکرده ترکی را وسیله ای قویتر برای اظهار افکار خود یافتند و آن زبان نیز نظم و نثر بوجود آوردند همچنانکه دانتی بلاتین قناعت نکرده زبان ایتالیائی را وسیله ای قویتر یافت. یکی از موهبت های آن زمان غریزه نوشتن شرح احوال بود. تاریخی که نوشته اند سراسر دسیسه و جنگ خانگی است و جزئیات آن قابل قبول نیست ولی اشخاصی که نام آنان برده شده است حقیقی و مانند کسانی اند که ما با احوال آنها آشنا هستیم. غالباً از تصاویری که از آن زمان باقی است ظاهر حال و طرز لباس پوشیدن و نشستن آنان بر ما معلوم میشود. از ساختمان های آن دوره نیز نشانه هایی بدست می آید. خصالت خاص این امیران از تجلی کم نظیر از نوع دوستی در تاریخ اسلام حکایت میکند.

اگر با معیار اروپائی سنجیده شود نوع دوستی آنان دارای حدودی بوده است. دوره تجدد علمی و ادبی تیموری نیز مانند دوره تجدد ما در قرن پانزدهم بوقوع پیوست و جریان خود را مدیون پشتیبانی امیران بود و دردنباله آن حکومت های ملی بوجود آمدند. اما از يك حيث این دو جنبش با هم فرق داشتند. تجدد اروپائی بیشتر عکس العمل بزبان ایمان و بسود خرد بود در صورتیکه تجدد تیموری با تحکیم جدید قوه ایمان مصادف گردید. ترکان آسیای وسطی در آن زمان دیگر با مادیت چین تماس نداشتند و تیمور آنان را بقبول اسلام هدایت کرد و در این عمل منظور آنان تنها مذهب نبود زیرا که آنها را با بودند بلکه شالوده بشگاه های اجتماعی بود. بهر حال ترکان چندان خوی اندیشیدن عقلانی نداشتند. اولاد تیمور بفکر خوشگذرانی این دنیا بودند و بآخرت اعتنائی نمیکردند و سیر فرهنگ ایرانی را بمنظور خود برگردانیدند. مقصود از زندگانی را با مامان و عالمان دین وا گذاشتند و آنان را در حیات نعمت می بخشیدند و پس از مرگ یاد میکردند اما عمل بر آنها در قالب اسلام و بنا بر عقل سلیم خود مینمودند و در این باره تعصب یا احساساتی بروز نمیدادند جز درباره فهم معقول.

فکری که باین ترتیب پرورش یافته باشد در یادداشت های ما بر که در آغاز سده شانزدهم بزبان ترکی نوشته شده منعکس است. این یادداشتها دوبار بزبان انگلیسی در آمده است و شخصی را نشان میدهد که روز مره در فکر خوش خلقی، گفتگو، لباس، صورتها، اجتماعات موسیقی، خانه ها و باغها و همان اندازه بفکر از دست دادن امارتی در سرزمین آمو و یافتن امپراطوری در هند است و هماغقدر که در سیاست مستغرق است در فکر مسائل طبیعی نیز هست و اطلاعاتی بدست میدهد مانند مسافتی که وزق های هند شنا می کنند و در ثبت وقایع